



فرهنگ، مولد فلسفه اسلامی است/ میراث فلسفه اشراق سهروردی

یک پژوهشگر فلسفه اسلامی گفت: طرح سهروردی در ورای قدرت سیاسی صورت گرفت. حتی قدرت سیاسی در مراحل، علیه اندیشه فلسفی کوشید. فرهنگ، مولد فلسفه اسلامی است.

یک پژوهشگر فلسفه اسلامی گفت: طرح سهروردی در ورای قدرت سیاسی صورت گرفت. حتی قدرت سیاسی در مراحل، علیه اندیشه فلسفی کوشید. فرهنگ، مولد فلسفه اسلامی است.

خبرگزاری مهر، به مناسبت سالروز بزرگداشت سهروردی، اندیشمند و فیلسوف بزرگ که سنت فلسفه اشراق را بنا نهاد، در گفتگو با حسن سیدعرب، عضو هیئت علمی بنیاد دایره المعارف اسلامی و پژوهشگر فلسفه اسلامی، اندیشه این فیلسوف بزرگ را در مواجهه با فیلسوفان بزرگ دیگری نظیر فارابی، ابن سینا، ملاصدرا، ابن عربی و نیز مواجهه او را با نقدهای غزالی به فلسفه مورد بحث قرار دادیم.

***اندیشه فلسفی سهروردی چگونه با فارابی نسب یافته است؟**

فلسفه اسلامی بدون فارابی، ممتنع است. سهروردی با طرح فلسفه اشراق، صورت دیگری از فلسفه فارابی مطرح کرد. سرشت فلسفی این مقطع از تاریخ فلسفه اسلامی، شهودی است

میراث فلسفی فارابی متمرکز در حکمت مشاء نشد. تلاش او برای استمرار اندیشه فلسفی حتی تا روزگار کنونی قابل بررسی است. در این میان، مواجهه سهروردی با فارابی قابل تأمل است. وی برغم آن که نام فارابی را در نوشته های خود مطرح نکرده، اما نمی توانست منکر تلاش های فلسفی او شود. فلسفه اسلامی بدون فارابی، ممتنع است. سهروردی با طرح فلسفه اشراق، صورت دیگری از فلسفه فارابی مطرح کرد. این صورت، فلسفه اشراق نام دارد. سرشت فلسفی این مقطع از تاریخ فلسفه اسلامی، شهودی است. عبور از مفهوم به واقعیت، و صیوریت به اندیشه وجود، به گونه ای که بعدها در حکمت متعالیه ظهور یافت، شاخصه اصلی آن است. فارابی در تمام ادوار این فلسفه، حضور دارد. درک جهان شناختی فیلسوفان پس از وی، وضعیت فلسفه او آن را تعیین می کند. در فلسفه اشراق چنین مواجهه ای میان سهروردی و فارابی صورت گرفت.

***آیا ابن سینا و سهروردی در طرح معنای فلسفه متمایز از یکدیگرند؟**

مقایسه اندیشه ابن سینا و سهروردی در عرصه فلسفه قابل بررسی است. اهمیت این حوزه مسبوق به طرح اصول فلسفی است. تفاوت و اشتراک آنان در فلسفه معلوم می شود. این بخش حاصل پژوهش های عقلانی است. درک مقام عقل در توسیع و یا امتناع آن بسیار مهم است. حتی در این پرسش که موضوع فلسفه چیست؟ نقش اساسی دارد. ابن سینا بیش از سهروردی به یونان و ارسطو نظر دارد. ادراک سهروردی از وجود موجب شد که وی را از قایلان به اصالت ماهیت بدانند. این انتساب بسیار ناسنجیده بود. سهروردی تلقی وجودی از نور دارد. او طرح نسبت میان وجود یا نور را برای ملاصدرا مهیا کرد.

تصور ابن سینا از حکمت و حکیم مانند سهروردی نیست. البته جستجو در نوشته های وی این تصور را ممکن می کند. ذوق و وجدی که در این نوشته های وی برای توصیف مقام معنوی حکیم و حکمت بیان شده این ادعا را اثبات می کند. ابن سینا در وهله نخست، حکیم را از عارف جدا کرد و کوشید تا با بهره از عقل، به نتایجی دست یابد که بعدها سهروردی از راه عقل و دیگر منابع به ادراک آن نایل شد. تأله اصطلاحی فلسفی است و ابن سینا کمتر از آن سخن گفت اما انطباق فراوان با مراد وی از حکیم دارد. این معنا نزد وی بیش از اصطلاح فیلسوف غلبه دارد. او در توصیف این معنای از حکیم و حکمت مایل نیست منابع خود را گسترده کند.

***آیا سهروردی در مقابل انتقادهای غزالی به فلسفه، عکس العمل نشان داده است؟**

غزالی از زبان فلسفه محجور بود. حتی نتوانسته اصول و مسائل آن را درک کند. غزالی فهم صحیح از فلسفه نداشت. این درک شکسته، به جهان اسلام سرایت یافت

غزالی به قرائتی از اسلام دست یافت که موافق با فلسفه نبود. سهروردی با نقد قرائت غزالی بنای فلسفه اشراق را هم استوار کرد. وی در بحث نور و نیز مباحث اصول فقه با غزالی مواجه شد. سهروردی قصد داشت تا بگوید غزالی حتی در فهم ظاهر شریعت سوء تعبیر دارد. تا عهد سهروردی هیچ کس چنین مواجهه ای با غزالی نداشت. سهروردی در رویکرد به غزالی روش فلسفی داشت. غزالی فلسفه را از علوم و معارف اسلامی نمی دانست زیرا تجانس با آن نداشت و موجب خرابی ایمان می شد. غزالی از زبان مشترک دین و فلسفه غفلت کرد. سخنان او در نقد فلسفه از فقدان آشنایی با این زبان نشأت می گیرد. مقاصد الفلاسفه او ترجمه گونه ای عربی از دانشنامه علائی ابن سینا است. بررسی تطبیقی این دو نوشته چنین ادعایی را اثبات می کند. غزالی از زبان فلسفه محجور بود. حتی نتوانسته اصول و مسائل آن را درک کند. غزالی فهم صحیح از فلسفه نداشت. این درک شکسته، به جهان اسلام سرایت یافت.

***سهروردی چگونه نشان داد که با ابن رشد فلسفه اسلامی پایان نیافته است؟**

طرح ابن رشد و سهروردی با تأثر از ارسطو و افلاطون نضج گرفت. بیش از این نباید در نسبت میان آنان پا را فراتر نهاد. اگر جز این بود امروزه طرح استقلال فلسفه اسلامی به عنوان هویت فکری و عقلی مسلمانان ممکن نبود. این مسیر در ورای قدرت سیاسی صورت گرفت. حتی قدرت سیاسی در مراحل از تاریخ این تفکر، علیه اندیشه فلسفی کوشید. فرهنگ، مولد فلسفه اسلامی است. ابن رشد و سهروردی برغم توجه به فیلسوفان بزرگ یونان، نمایندگان تفکر فلسفی در اسلام هستند. هر قدر که از ماهیت این تفکر جدا شوند کمتر به عنوان جزو آن محسوب می شوند.

ابن رشد فلسفه اسلامی متأخر را بدون التفات به جریان عظیم آن در مشرق که نمایندگان خاص آن فارابی و ابن سینا بوده اند هدایت کرد. الهیات برآمده از تفکر او کمتر با فلسفه نسبت دارد. از این رو نمی توان وی را از حکیمان متأله دانست. تمرکز او به فلسفه ارسطو موجب این غفلت شد. ابن رشد در مواجهه با غزالی به نقد تاریخی او نپرداخت زیرا شتاب وی برای انتقاد از ابن سینا او را از این مزیت برخوردار نکرد. درک او از فلسفه، وضعیت آینده فلسفه در غرب جهان اسلام را تعیین کرد. در این فرآیند، آموزه دینی منفک از فلسفه است. لذا نمی توان سنت الهیات مشرق را در آن دید. اندیشه ابن رشد منجر به انزوای الهیات در جانب غربی فلسفه اسلامی شد. او نماینده فلسفه یونانی است و کمتر می توان اندیشه وی را برآمده از سنت تفکر فلسفه اسلامی دانست.

***نسبت تفکر ابن عربی را با سهروردی چگونه ارزیابی می کنید؟**

در عرفان ابن عربی اندیشه عدم بیش از این قابل طرح بوده است. وی هستی شناسی خود را در این حوزه مطرح کرد. او حتی پدیداری جهان را بر این اصل توصیف می کند. نسبت این معنا در عرفان وی با دیگر مسائلی که مطرح کرده، اصل و فرع است. ابن عربی، عارف عدم اندیش است. شیوه تقریر، او را از فلسفه متمایز کرد و ابتکار خود را بر این تمایز استوار کرد. بعلاوه نتایج آن از شاخصه های عرفانی اندیشه او است. عدم نزد سهروردی چیزی جز مفهوم نیست و در درک جهان تأثیر ندارد.

اگر سهروردی پس از ابن عربی حضور داشت نظریه او را به شدت نقد می کرد. سهروردی در فلسفه اشراق به تفصیل نظریه تعریف نزد حکیمان مشاء را نقد کرده است. او تعریف منطقی را ناظر به حقیقت شیء نمی داند و از این رو سخن ابن عربی برای وی قابل قبول نیست

اگر سهروردی پس از ابن عربی حضور داشت نظریه او را به شدت نقد می کرد. سهروردی در فلسفه اشراق به تفصیل نظریه تعریف نزد حکیمان مشاء را نقد کرده است. او تعریف منطقی را ناظر به حقیقت شیء نمی داند و از این رو سخن ابن عربی برای وی قابل قبول نیست. رسوخ به حقیقت شیء به مدد فیض الهی دست می دهد و ابن عربی نکوشید تا این رویکرد را در وجود انسان مبرهن کند. او بر این اساس، وجود را مقدم دانست. مبنای این سخن با تصویری که از وجود سازگار است.

ابن عربی و سهروردی هستی را از دو منظر شهود کرده اند اما نیل به این شهود متفاوت است. سهروردی نمی توانست فلسفه اشراق را بدون درک شهودی از هستی مطرح کند. التزام او به تفکر فلسفی و منطق است. بر این اساس نمی توانست تلقی عرفانی از وجود و عدم داشته باشد. تلقی وی گویای این معنا است که تصور عرفانی از وجود و عدم، دست کم به گونه ای که بعدها در عرفان ابن عربی مطرح شد، نسبت عقلی با منشأ علم در انسان ندارد. اگر این استنباط از سخن سهروردی صحیح باشد، می توان آن را از مبادی تفاوت روش او و ابن عربی دانست.

***آیا حکمت متعالیه ملاصدرا از فلسفه اشراق سهروردی تأثیر یافت؟**

حکمت متعالیه به فرهنگی فلسفی در عالم اسلام و به ویژه تشیع تبدیل شد. دین باوری فلسفی و وحدت آن با روح عقلانیت، متضمن کمال این حکمت شد. فهم نظری ملاصدرا از واقعیت، در چارچوب التفات به حکمت عملی تعالی می یابد. لذا در فلسفه وی وصول به توحید بدون سفر معنوی ممکن نمی شود

اصل مفروض در بررسی اندیشه های سهروردی و ملاصدرا به تداوم و استمرار فلسفه آنان باز می گردد. فلسفه اسلامی امروزه قائم به سه حکمت مشاء، اشراق و متعالیه است. ملاصدرا در درک عقلانی از هستی به صورت و معنای جدیدی از عقل دست یافت. قدرت شگفت انگیز ابداع فلسفی در تفکر او ارزش الهی حاکم بر روح فلسفه اسلامی را بیش از گذشته آشکار کرد. حکمت متعالیه به فرهنگی فلسفی در عالم اسلام و به ویژه تشیع تبدیل شد. دین باوری فلسفی و وحدت آن با روح عقلانیت، متضمن کمال این حکمت شد. فهم نظری ملاصدرا از واقعیت، در چارچوب التفات به حکمت عملی تعالی می یابد. لذا در فلسفه وی وصول به توحید بدون سفر معنوی ممکن نمی شود.

در اندیشه سهروردی و ملاصدرا معنویت و مابعدالطبیعه وجود امتزاج یافت. سهروردی با استفاده از آن به احیاء فلسفه اشراق پرداخت و ملاصدرا نیز حکمت متعالیه را تأسیس کرد. این سنت در ایران تداوم یافت و شارحان آن دو حوزه نیز در ایران زیسته اند. اکنون سنت فلسفی برآمده از این دو فلسفه، بسیار به هم نزدیک است. ملاصدرا به اهتمام فارابی و ابن سینا با حکمت یونان و به ویژه افلاطون و ارسطو آشنا شد. به کوشش سهروردی نیز ضمن آشنایی با تقریری جدید از حکمت مشاء، با حکمت ایران باستان آشنا شد. ملاصدرا این معارف را به انضمام رویکرد های قرآنی، علم الحدیث، علم کلام و عرفان ابن عربی در حکمت متعالیه بکار گرفت. در ورای این منابع، چهره حکمت متعالیه شاخص است. اندیشه برآمده از این حوزه، التقاطی نبوده و جمع جامعی است که ملاصدرا آن را کمال بخشید.

اصول فلسفی حکمت متعالیه دلالت بر عنوان و محتوای آن می کند. عوالم معنوی و فلسفی که در این نظام بیان شده با صورت و ماده آن سازگار است. این فلسفه ناظر به عرفان نبوده و بخش عمده یا تمام آن، فلسفه است. ملاصدرا برای تحکیم اندیشه فلسفی حکمت متعالیه از جریان های عقلی و نقلی در فرهنگ و تمدن اسلامی به ویژه حکمت شیعی استفاده کرد. فلسفه در اندیشه او به گونه تعالی یافت که ساختار مشابهی در تاریخ فلسفه اسلامی ندارد. بهره وی از تاریخ فلسفه اسلامی و نقد اندیشه های فلسفی به ویژه حکمت مشاء و اشراق، منجر به تحکیم حکمت متعالیه شد. میراث اخلاق، عرفان، تفسیر و حدیث نیز در این حکمت به تعالی فلسفه کمک کرد.